

قضاوت غیر مجتهد

در فقه امامیه

○ محمد بهرامی خوشکار*؛ عاتکه قاسم‌زاده**

چکیده

مشهور فقها قائل به لزوم اجتهاد در قضاوتند؛ در مقابل، گروهی از فقها که همگی از معاصرین هستند، برخلاف قول مشهور، شرط اجتهاد را در قضاوت لازم نمی‌دانند و قضاوت مقلد را در صورت مأذون بودن و احراز سایر شرایط، جایز می‌دانند. با فرض پذیرش لزوم اجتهاد، قضاوت مقلد منصوب و وکیل از سوی مجتهد جایز نخواهد بود، اما بنابر قول به عدم لزوم اجتهاد، نصب و توکیل مقلد در مقام قضا جایز است. همچنین بر مبنای لزوم اجتهاد در قضاوت، برخی از فقها در صورت اضطرار و عدم دسترسی به قاضی مجتهد، برای جلوگیری از اختلال نظام و عسر و حرج مردم، قضاوت مقلد را جایز می‌دانند و برخی دیگر حتی در صورت اضطرار نیز قائل به عدم جوازند.

کلید واژگان: قضاوت، اجتهاد، قاضی منصوب، قاضی مأذون، مقلد.

* عضو مجلس خبرگان رهبری و هیئت علمی مدرسه عالی شهید مطهری (ره).

** طلبه درس خارج و کارشناس ارشد فقه و حقوق اسلامی مدرسه عالی شهید مطهری (ره).

با توجه به این که لزوم شرط اجتهاد در قضاوت از مباحث اختلافی در فقه امامیه است، در این مقاله ضمن تفصیل صور مختلف مسئله گزارشی از اقوال و ادله مانعین و مجوزین عرضه شده است.

۱. لزوم اجتهاد در قضاوت

اکثر فقها قائل به لزوم اجتهاد در قضاوت هستند، البته این بحث در متون فقهی تحت یک لفظ خاص مطرح نشده است، بلکه گروهی از فقها همچون شیخ طوسی^۱، علامه حلی^۲، محقق حلی^۳، شهید ثانی^۴، شیخ مفید^۵، ابن ادریس حلی^۶ و چند تن دیگر از فقها^۷، به لزوم عالم بودن قاضی اشاره کرده اند اما در شرح این صفت به مبادی اجتهاد و آنچه در رسیدن به اجتهاد لازم است، پرداخته اند و عمل طبق فتوای علمای دیگر را کافی ندانسته اند. گروهی دیگر از ایشان، به طور

۱. محمد بن الحسن طوسی، *النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى*، ص ۳۳۷.
۲. الحسن بن يوسف المطهر الحلي الاسدي، *تحرير الاحكام الشرعية*، ج ۵، ص ۱۱۰ و همو، *قواعد الاحكام*، ج ۳، ص ۴۲۱.
۳. جعفر بن الحسن حلی، *شرايع الاسلام*، ج ۴، ص ۸۶۰ و همو، *مختصر النافع*، ص ۲۷۱.
۴. زين الدين بن علي العاملي، *مسالك الافهام*، ج ۱۳، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.
۵. محمد بن محمد بن النعمان العكبري الحارثي البغدادي، *المقتنه*، ص ۷۲۱.
۶. ابن ادریس حلی، *السرائر*، ج ۲، ص ۱۵۴.
۷. ابن حمزه طوسی، *الوسيلة إلى نيل الفضيلة*، ص ۲۰۸؛ ابن فهد الحلی، *المهذب البارع*، ج ۴، ص ۴۵۶؛ الحسن بن ابی طالب ابن ابی المجد الیوسفی، *فاضل آبی*، *كشوف الرموز*، ج ۲، ص ۴۹۲؛ ابن طی الفقعی، *الدر المنضود*، ص ۲۷۶؛ محمد بن الحسن اصفهانی (فاضل الهندی)، *كشوف اللثام*، ج ۱۰، ص ۱۷ و ۱۹؛ محمد باقر بن محمد مؤمن خراسانی سبزواری، *كفاية الاحكام*، ج ۲، ص ۶۶۰؛ الحسن بن يوسف المطهر الحلی، *ايضاح الفوائد في شرح اشكالات القواعد*، ج ۴، ص ۲۹۸؛ عبدالعزیز بن البراج الطرابلسی، *المهذب*، ج ۲، ص ۵۹۷؛ ابن زهرة الحلبي، *غنية النزوع الى علمي الاصول والفروع*، ص ۴۳۶.

صریح به شرط بودن اجتهاد و داشتن اهلیت برای افتا اشاره کرده اند.^۸

۱. ۱. ادله لزوم اجتهاد در قضاوت

۱. ۱. ۱. آیات و روایات

الف) آیات و روایات نهی کننده از عمل به غیر علم

آیات و روایات مختلفی در باره این موضوع وجود دارد که گروهی از آن ها به طور کلی از عمل به غیر علم و گروهی دیگر، از قضاوت و فتوادادن بدون علم نهی می کنند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

آیه ۳۶ سوره اسراء:

لا تقف ما لیس لك به علم ... هرگز آنچه را که علم و اطمینان نداری دنبال مکن.

آیه ۳۶ سوره یونس:

... ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً ... ؛

گمان، کسی را از حق بی نیاز نمی گرداند

آیه ۱۶۹ سوره بقره:

أما یامرکم بالسوء و الفحشاء و أن تقولوا علی الله ما لاتعلمون؛

۸. وحید خراسانی، منهاج الصالحین، ج ۳، ص ۴۴۷؛ سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، العروة الوثقی، ج ۶، ص ۴۱۸؛ محمد اسحاق الفیاض، منهاج الصالحین، ج ۳، ص ۲۳۶؛ ابوالقاسم خویی، تکملة منهاج الصالحین، ص ۶؛ سید روح الله الموسوی الخمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۰۷؛ سید علی طباطبائی، ریاض المسائل، ج ۱۳، ص ۳۸؛ الآغا ضیاء الدین العراقي، کتاب القضاء، ص ۳۹؛ سید کاظم حسینی حائری، القضاء فی الفقه الاسلامی، ج ۱، ص ۴۸؛ علی کنی تهرانی، تحقیق الدلائل فی شرح تلخیص المسائل، ص ۱۹؛ محمد بن مکی عاملی، الدروس الشرعیة، ج ۲، ص ۶۵؛ زین الدین بن علی عاملی، شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۳، ص ۶۷.

شیطان به شما دستور بدکاری و زشتی می دهد و شما را بر آن می گمارد که

سخنانی از روی جهل و نادانی به خدا نسبت دهید .

صحيحه محمد بن يعقوب، عن احمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن ابن

رثاب، عن أبي عبيدة، قال: قال ابو جعفر(ع):

من أفتى الناس بغير علم ولا هدى الله لعنته ملائكة الرحمة و ملائكة عذاب و

لحقه وزر من عمل بفتيا؛^۹

کسی که بدون علم و هدایت خدا برای مردم فتوا دهد، فرشتگان رحمت و

عذاب او را لعنت می کنند و سنگینی عمل کسی که به فتاوی او عمل می کند

به او ملحق می شود .

روایت مرفوعه از امام صادق(ع) که شیخ مفید در مقنعه این روایت را از امام

علی(ع) نقل می کند:

عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن أبي عبد الله(ع)،

قال: القضاة اربعة: ثلاثة في النار و واحد في الجنة: رجل قضى بجور و هو

يعلم فهو في النار، و رجل قضى بجور و هو لا يعلم فهو في النار و رجل

قضى بحق و هو لا يعلم فهو في النار و رجل قضى بالحق و هو يعلم فهو في

الجنة و قال(ع): الحكم حکمان حکم الله عزوجلّ و حکم أهل الجاهلية،

فمن اخطا حکم الله عزوجلّ حکم يحکم أهل الجاهلية و من حکم بدرهمين

بغير ما أنزل الله عزوجلّ فقد كفر بالله تعالى؛^{۱۰}

۹ . محمد بن الحسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰ .

۱۰ . محمد بن الحسن طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۱۸؛ محمد بن علی بن الحسین بن بابویه

القمی، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۴؛ محمدباقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الانوار،

ج ۱۰۱، ص ۲۶۳ و ۲۶۴؛ عبدالعزیز بن البراج الطرابلسی، المهذب، ج ۲، ص ۵۹۱ و ۵۹۲؛

محمد بن محمد بن النعمان العکبری الحارثی البغدادي، المقنعه، ص ۷۲۲؛ محمد بن علی بن

الحسین بن بابویه القمی، المقنعه، ص ۳۹۵؛ ر.ک: الفقه المنسوب للإمام الرضا(ع)، ص ۲۶۰ .

قضات چهار دسته اند، سه دسته آن‌ها در دوزخ و یک دسته از آنها در بهشت اند؛ کسی که به ستم قضاوت کند در حالی که می‌داند که چنین می‌کند در دوزخ است، کسی که ندانسته و ناآگاهانه به ستم حکم می‌کند در دوزخ جای دارد، کسی که به حق قضاوت کند ولی ندانسته و ناآگاهانه، او هم در دوزخ است، کسی که آگاهانه و به حق حکم کند، در بهشت جا دارد.

روایت سلیمان بن خالد از امام صادق(ع):

عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمد بن عيسى، عن أبي عبد الله المؤمن، عن ابن مسكان، عن سليمان بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام: «اتقوا الحكومة فإن الحكومة إنما هي للإمام العالم بالقضاء العادل في المسلمين لنبى أو وصي نبي»^{۱۱}
 از قضاوت پرهیزید؛ زیرا قضاوت مخصوص امام عالم به قضاوت و عادل در میان مسلمین و برای پیامبر یا جانشین پیامبر است.

صاحب ریاض این دلیل را چنین تبیین می‌کند:

دلیل اصلی در اعتبار اهلیت فتوا در صحت قضاوت بعد از دلیل اجماع، عموماً کتاب و سنت مستفیض، بلکه متواتری است که از عمل بر ظن نهی می‌کنند. کسی که اهلیت فتوا ندارد، غالباً ظن برای او حاصل می‌شود که از عمل به آن نهی شده است، بلکه برای کسی هم که اهلیت فتوا دارد نیز غالباً ظن ایجاد می‌شود، با این تفاوت که ظن مجتهد، دارای اعتبار قطعی و اجماعی است؛ زیرا ظن خاص در حکم قطع است...، اما در مورد کسی که اهلیت فتوا ندارد، این چنین نیست؛ زیرا دلیل قطعی و حتی ظنی بر حجیت ظن او وجود ندارد.^{۱۲}

۱۱. محمد بن الحسن طوسی، تهذیب الاحکام، ص ۲۱۷؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی،

ج ۷، ص ۴۰۶.

۱۲. سید علی طباطبائی، ریاض المسائل، ج ۱۳، ص ۳۸ و ۳۹.

از این استدلال چنین پاسخ داده شده است: آنچه در این عموماً مورد نهی شارع قرار گرفته، عمل به غیر حجت است. با توجه به این مطلب می توان گفت ظن مقلد نیز همانند ظن مجتهد دارای حجیت قطعی است؛ زیرا حجیت فتوای مجتهد برای مقلد مسلم است. به عبارت دیگر، مقلد، در عمل کردن به فتوای مجتهدی که از او تقلید می کند و یا حاکم مجتهدی که او را نصب کرده، دارای حجیت است و چنانکه مثلاً خبر واحد برای مجتهد منجز و معذر است، فتوای مجتهد و حاکم مسلمین نیز برای مقلد منجز و معذر است و در نتیجه، ظن مقلد نیز علمی و دارای اعتبار است^{۱۳}. به عبارت دیگر، عمل به فتوای مجتهد یا حاکم، به واسطه ادله ای که مقلد را مکلف بر آن می سازد، از ظن مطلق بودن خارج و به ظن خاص تبدیل می شود و بر این اساس، عمل مذکور، عمل به حجت محسوب شده و از تحت عموم ادله نهی کننده از عمل به ظن خارج می شود.

ب) آیات امرکننده به حکم طبق «ما انزل الله»

آیات بسیاری وجود دارد که به قضاوت طبق آنچه که از سوی خداوند نازل گشته، امر کرده و حکم کنندگان برخلاف آن را مورد مذمت قرار داده است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

آیه ۱۰۵ سوره نساء:

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً؛

ما قرآن را به حق بر تو نازل کرده ایم تا در میان مردم به آنچه خداوند به تو نشان داده است حکم کنی و برای مردم خائن، مدافع و طرفدار مباش.

۱۳. محمد حسن حائری یزدی، قضاوت مقلد و مجتهد متجزی، نشریه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۵۱ و ۵۲، ص ۶۰.

آیه ۴۷ سوره مائده:

ولیحکم اهل الانجیل بما انزل اللّٰه فیه و من لم یحکم بما انزل اللّٰه فاولئک هم
الفاسقون؛

و اهل انجیل باید طبق آنچه خدا در آن کتاب فرستاده حکم کنند و هر کس به
خلاف آنچه خدا فرستاده، حکم کند، از فاسقان خواهد بود.

آیه ۴۹ سوره مائده:

و ان احکم بینهم بما انزل اللّٰه و لا تتبع اهواءهم ...؛

و تو (ای پیغمبر) بنا بر آنچه خدا فرو فرستاده است میان مردم حکم کن و از
خواهش های آنان پیروی مکن

آیه ۴۵ سوره مائده:

... و من لم یحکم بینهم بما انزل اللّٰه فاولئک هم الظالمون؛

و هر کس که بر خلاف آنچه خدا فرستاده، حکم کند از ستم کاران است.
خداوند دستور داده که بنا بر آنچه که نازل فرموده میان مردم حکم شود و حکم
در میان مردم محقق نمی شود مگر بعد از علم به محتوای آنچه که نازل شده است.
عالم به این محتوا کسی جز مجتهد نمی تواند باشد و مقلد، غیر عالم محسوب
می شود؛ بنابراین، صلاحیت قرار گرفتن بر منصب قضا را ندارد.^{۱۴}

نکته قابل ذکر در رد این استدلال این است که این آیات در مقام بیان شرایط و
صفات قاضی نیستند، بلکه در مقام بیان لزوم حکم بنا بر آنچه که از سوی خداوند
نازل شده است، می باشند. بر این اساس استناد به این آیات برای اثبات این مطلب
که قاضی باید مجتهد باشد، بی وجه است. به علاوه به همان دلیل که حکم مجتهد
حکم «بما انزل اللّٰه» است، حکم مقلد نیز حکم «بما انزل اللّٰه» است؛ چرا که حکم
مقلد بنا بر همان آرا و فتاوی مجتهدی است که از او تقلید می کند.^{۱۵}

۱۴. اسماعیل ابراهیم بدوی، نظام القضاء الاسلامی، ص ۲۲۸.

۱۵. محمد حسن حایری یزدی، قضاوت مقلد و مجتهد متجزی، ص ۶۱.

ج) مقبوله عمر بن حنظله

محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن بن شمون عن محمد بن عیسی عن صفوان، عن داوود بن الحصین، عن عمر بن حنظله، قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن رجلین من أصحابنا یكون بينهما منازعة فی دین أو میراث فتحاكما إلى السلطان أو إلى القضاة أیحلّ ذلك؟ فقال علیه السلام: من تحاکم إلى الطاغوت فحکم له فإنما یاخذ سحتاً وإن کان حقّه ثابتاً؛ لأنه اأخذ بحکم الطاغوت وقد أمر الله عزّ وجلّ أن یکفّر بها [به]، قلت: کیف یصنعان؟ قال علیه السلام: انظروا إلى من کان منکم قد روى حدیثنا ونظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فإنّی قد جعلتُ علیکم حاکماً فإذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فإنما بحکم الله استخفّ وعلینا رد و الرّاد علینا الرّاد علی الله وهو علی حد الشّرك بالله عزّ وجلّ. قلت: فان کان کل واحد منهما اختار رجلاً من أصحابنا فرضیا أن یكونا الناظرین فی حقهما فاختلفا فیما حکما فإن الحکمین اختلفا فی حدیثکم؟ قال: إن الحکم ما حکم به اعدلهما و افضههما و اصدقهما فی الحدیث و اورعهما و لا یلتفت إلى ما یحکم به الآخر^{۱۶} ...؛

عمر بن حنظله می گوید: از امام صادق (ع) در باره دو تن از اصحابمان که در میان آن ها در مورد دین یا میراث نزاعی پیش آمده بود و نزاع خود را نزد سلطان یا قضات [سلطان] برده بودند، سؤال کردم که آیا این کار حلال است؟ حضرت فرمود: هر کس نزاع خود را نزد طاغوت ببرد و طاغوت به نفع او حکم کند، اگرچه حقیقت ثابت باشد، آنچه را به دست آورده است

۱۶. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ محمد بن الحسن طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۱۸ (متن روایتی که علامه مجلسی نقل می نماید طولانی تر است).

حرام است؛ زیرا به حکم طاغوت بوده است، در حالی که خداوند دستور داده که به طاغوت کفر بورزند. گفتم چه باید بکنند؟ حضرت فرمود: بنگرید در میان خویش آن کسی که حدیث ما را روایت می کند و به حلال و حرام ما نظر می افکند و احکام ما را می شناسد، به داوری او رضایت دهید که من او را حاکم شما قرار دادم، پس اگر او طبق حکم ما قضاوت کرد ولی از او پذیرفته نشد، بدون تردید حکم خدا سبک شمرده و به ما پشت شده است و کسی که به ما پشت کند، به خدا پشت کرده است و این در حد شرک به خداوند عز و جل است. گفتم: اگر هر یک از دو طرف نزاع فردی از اصحاب ما را برای قضاوت برگزینند و هر دو رضایت دهند که آن دو در مورد حقتشان نظر بدهند، اما نظر آن دو در قضاوت مختلف بود و اختلاف در حکم از اختلاف حدیث شما نشأت گرفته باشد، در این صورت چه باید کرد؟ حضرت فرمود: حکم عادل ترین، فقیه ترین، راستگوترین در گفتار و پرهیزگارترین آن دو صحیح است و به حکم دیگری توجه نمی شود.

در استدلال به این روایت به چهار نکته آن استناد شده است:

۱. ظهور جمله «من کان منکم قدروی حدیثنا؛ آن کس که حدیث ما را روایت می کند»، به مجتهد اختصاص دارد؛ زیرا روایت حدیث چه بر معنای مصطلح زمان معصوم و چه بر معنای لغوی آن - یعنی تحمل قول معصوم (ع) که به معنای فهم قول معصوم است - حمل شود، بر مقلد منطبق نیست؛ زیرا مقلد بنا بر هر دو معنا، اهل روایت محسوب نمی شود.^{۱۷}

منظور از راوی حدیث ائمه علیهم السلام بودن، روایت کردن یک مرتبه یا چند مرتبه حدیث ایشان نیست، بلکه متبادر از این وصف، این است که شخص ممارست بر فهم احادیث ائمه علیهم السلام داشته باشد.^{۱۸}

۱۷. حبیب الله رشتی، کتاب القضاء، ج ۱، ص ۴۲.

۱۸. جعفر سبحانی، نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الاسلامية الغراء، ص ۷۰.

این اشکال که مجتهد نیز اهل روایت محسوب نمی‌شود و لذا مضمون روایت به راویان زمان ائمه علیهم السلام اختصاص دارد، وارد نیست؛ زیرا مجتهد اخص از راوی است و هر مجتهدی حتماً راوی نیز هست.^{۱۹} البته، برخی از نویسندگان، شرط مجتهدبودن قاضی را از این جمله به دست نمی‌آورند و آن را مقدمه‌ای برای شرط اجتهاد که در فراز بعدی حدیث به آن اشاره شده، می‌دانند.^{۲۰}

برخی از نویسندگان در استناد به این قسمت از حدیث برای اثبات لزوم شرط اجتهاد در قضاوت، از بیان دیگری استفاده کرده‌اند که منظور از جمله «من کان منکم قدروی حدیثنا؛ کسی که حدیث ما را روایت می‌کند»، این نیست که قاضی حتماً باید راوی حدیث هم باشد، بلکه معنای آن این است که مبنای حکم قاضی باید احادیث اهل بیت علیهم السلام باشد و فقط مجتهد است که می‌تواند حکم الهی را از روایات استنباط کند، در حالی که مقلد با احادیث سر و کار نداشته و منبع علم وی فتوای مجتهد است.^{۲۱}

۲. کلمه «نظر» در جمله «و نظر فی حلالنا و حرامنا»، اختصاص به مجتهد دارد و مقلد اهل نظر محسوب نمی‌شود^{۲۲}؛ چرا که علم مقلد علم اجمالی است نه علم تفصیلی همراه با نظر و تأمل.^{۲۳}

۳. ظاهر جمله «و عرف احکامنا» نیز اعتبار اجتهاد است؛ زیرا در مورد کسی

۱۹. حبیب‌الله رشتی، کتاب القضاء، ج ۱، ص ۴۲.

۲۰. جعفر سبحانی، نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الإسلامية الغراء، ص ۷۰.

۲۱. حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی، ج ۳، ص ۲۵۱ و ۲۵۲؛ محمد حسن حایری یزدی، قضاوت مقلد و مجتهد متجزی، ص ۶۴.

۲۲. الآغا ضیاء‌الدین العراقی، کتاب القضاء، ص ۴۰.

۲۳. حبیب‌الله رشتی، کتاب القضاء؛ محمد حسن حایری یزدی، قضاوت مقلد و مجتهد متجزی، ص ۶۵، حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی، ص ۲۵۲.

که مقلد دیگران است، واژه «عرف»، صادق نیست؛ چرا که معرفت در مواردی است که شخصی به همه خصوصیات و مشخصات مسئله احاطه داشته باشد و تشخیص احکام ائمه (ع) و فتاوی آنان در حلال و حرام از خلال سایر احادیثی که از آنان روایت شده، بویژه در صورتی که به حسب ظاهر با یکدیگر متعارض بوده و یا به شرح و تفسیر نیازمند باشد، جز برای کسی که دارای ملکه اجتهاد و فقاہت است، میسر نیست.^{۲۴} به عبارت دیگر، مراد از شناخت، علم تفصیلی است که مختص به مجتهد است.

این جملات سه گانه، هیچ کدام بر لزوم اجتهاد در قضاوت دلالت ندارند. واضح است که جمله اول چنین دلالتی ندارد؛ زیرا همان طور که در کلام مستدین نیز آمده است، منظور از جمله «من کان منکم قد روی حدیثنا»، این نیست که قاضی باید حتماً راوی باشد، بلکه منظور این است که مبنای حکم قاضی باید احادیث اهل بیت علیهم السلام باشد که این منظور با استفاده از فتاوی مجتهد از سوی مقلد نیز قابل دسترسی است؛ زیرا مقلد در قضاوت بنابر فتوایی که مبنای آن حدیث معصوم است، حکم می کند.

اما جمله دوم و سوم نیز بر این مطلب دلالت ندارند؛ زیرا مراد از نظر و معرفت، نظر و معرفت اجتهادی نیست و تفسیر آن ها به چنین معنایی، خالی از دلیل است.^{۲۵} مؤید این بحث کلام طریحی درباره واژه معرفت است که می نویسد: «واژه معرفت بر آگاهی مقلد نیز اطلاق شده است».^{۲۶}

نکته دیگر اینکه با توجه به صدر روایت که امام در مقام بر حذر داشتن افراد از

۲۴. حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی، ج ۳، ص ۲۵۲؛ جعفر سبحانی، نظام القضاء والشهادة في الشريعة الإسلامية الفراء، ص ۷۰.

۲۵. سید عبدالکریم الموسوی الاردبیلی، فقه القضاء، ص ۹۵.

۲۶. فخر الدین الطریحی، مجمع البحرين، ج ۵، ص ۹۶.

مراجعه به قاضیان جور است، ممکن است این گونه استدلال شود که منظور امام(ع) از این عبارات سه گانه، قضاوت بر اساس احکامی است که مبتنی بر روایت ائمه باشد و قضاوت مبتنی بر احکامی را که از قیاس و استحسان به دست آمده، ممنوع می داند و معلوم نیست که امام در مقام بیان این مطلب نیز باشد که خود قاضی باید استخراج کننده حکم باشد.^{۲۷}

۴. از جمله «ان الحكم ما حکم به اعدلهمما و افضهمما و اصدقهما في الحديث و اورعهما؛ حکم عادل ترین، فقیه ترین، راستگوترین در گفتار و پرهیزگارتین آن دو مقدم است»، و نیز از کلام سؤال کننده در حدیث که پرسید «اگر هر دو، حکم آن را از کتاب و سنت به دست آورند، به دست می آید که شرط فقهات و اجتهاد معتبر است.

اشکالی که نه تنها به این روایت، بلکه به ادله دیگر نیز وارد است، مسئله عدم تحقق معنای اجتهاد به معنای امروزی آن در عصر حضور ائمه علیهم السلام است؛ اجتهاد با اوصاف و خصوصیات مصطلح امروزی، در زمان غیبت امام معصوم(ع)، حادث گشت.^{۲۸} اگر چه از اطلاق کلام برخی از فقها^{۲۹} به دست می آید که قائل به وجود اجتهاد با معنایی نزدیک به معنای مصطلح امروزی در عصر حضور هستند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲۷. محمد حسن حائری یزدی، قضاوت مقلد و مجتهد متجزی، ص ۶۵.
 ۲۸. سید عبدالکریم الموسوی الاردبیلی، فقه القضاء، ص ۹۷؛ ابوالقاسم گرجی، تاریخ فقه و فقها، تهران، سمت، ۱۳۷۵، چاپ چهارم، ص ۱۴۰.
 ۲۹. محمد فاضل لنکرانی، دروس خارج فقه، بحث قضاء، ص ۷. (نه در زمان پیغمبر خدا که اسلام جدید التاسیس بوده و نه در زمان امیرالمؤمنین(ع) که حدوداً چهل سال یا پنجاه سال از اصل اسلام گذشته بوده، این قدر مجتهد مطلق نداشتیم که آن ها را برای قضا در شهرهای مختلف نصب کنند.)

(د) دو مشهوره ابو خدیجه

۱ - محمد بن علی بن محبوب، عن احمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن ابي الجهم، عن ابي خديجة، قال: بعثني أبو عبد الله (ع) إلى أصحابنا، فقال: قل لهم: «يَاكُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خِصْمَةٌ أَوْ تَدَارَى بَيْنَكُمْ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْعِطَاءِ أَنْ تَحَاكُمُوا (تتحاكموا) إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفَسَاقِ، اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَلَالَنَا وَحَرَامَنَا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتَهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا وَ يَأْكُمُ أَنْ يَخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ»^{۳۰}؛

ابو خدیجه گفت: امام صادق (ع) مرا به نزد اصحابمان فرستاد و فرمود: به آنان بگو اگر بین شما مرافعه ای واقع شد یا در برخی گرفتن و دادن ها بین شما نزاعی رخ داد، از این که دعوی خود را نزد یکی از این فاسق ها ببرید، پرهیزید. در میان خودتان فردی را که حلال و حرام ما را می داند به عنوان قاضی قرار دهید که من او را بر شما قاضی قرار دادم و پرهیزید از این که مرافعه یکدیگر را نزد سلطان ستم گر ببرید.

۲ - احمد بن عائد ابي حبيب الاحمسي البجلي الثقة عن ابي خديجة سالم بن مكرم الجمال، قال: قال أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع): «يَأْكُمُ أَنْ يَحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ [قَاضِيًا] فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتَهُ [عَلَيْكُمْ] قَاضِيًا فَتَحَاكُمُوا إِلَيْهِ»^{۳۱}، ابو خدیجه از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: پرهیزید از این که بعضی از شما محاکمه بعضی دیگر را نزد اهل ستم ببرند، و لکن بنگرید به فردی از خودتان که چیزی از قضایای ما را می داند، پس او را در میان خود

۳۰. محمد بن الحسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۹، ح ۶.

۳۱. محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳ و ۲؛ محمد بن

الحسن طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۱۹، ح ۸.

قاضی قرار دهید که من او را بر شما قاضی قرار دادم، پس دعوی خود را نزد او ببرید.

اساس استدلال به این دو روایت بر دو مطلب قرار دارد: اول، مقلد جاهل بوده و عالم محسوب نمی شود و اگر قرار بود که مقلد عالم محسوب شود، دیگر رجوع به عالم بر او واجب نمی شد. دوم، علم به معنی اعتقاد جازم است و مقلد فاقد این اعتقاد است. اما هر دو وجه مذکور قابل رد است؛ زیرا اولاً: بر مقلد پس از رجوع به عالم، دیگر جاهل اطلاق نمی شود. ثانیاً: علم در لسان ائمه علیهم السلام به معنی حجت است و مقلد بعد از رجوع به عالم، واجد حجت محسوب می شود، در نتیجه، استنباط لزوم اجتهاد از این روایت نیز مشکل است.^{۳۲}

هـ) توقیع شریف

محمد بن محمد بن عصام الکلبینی، عن محمد بن یعقوب، عن اسحاق بن یعقوب، قال: سألت محمد بن عثمان العمري أن يوصل لي كتاباً قد سألت فيه عن مسائل اشكلت عليّ فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان(ع): و أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجتي عليكم وأنا حجة الله؛^{۳۳} در این توقیع به نقل از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده است: و اما در حوادث واقعه، به راویان حدیث ما رجوع کنید، ایشان حجت من بر شما و من حجت خداوند هستم.

استدلال به این حدیث، بنابراین که حوادث واقعه شامل افتاء و ولایت و قضاوت شود^{۳۴}، همان استدلال به جمله اول در مقبوله عمر بن حنظله است.

۳۲. جعفر سبحانی، نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الاسلامية الغراء، ص ۷۶.

۳۳. الشيخ المحمودی، نهج السعادة، ج ۷، ص ۴۰؛ الشيخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۳.

۳۴. حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی، ج ۳، ص ۲۵۴.

از جمله اولین دلایلی که فقها - حتی قبل از آیات و روایات - به بیان آن پرداخته اند، اجماع است. شیخ طوسی در کتاب های خلاف و مبسوط، به ترتیب با الفاظ «اجماع الفرقة» و «عندنا»^{۳۵}، صاحب ریاض^{۳۶} و صاحب کفایه^{۳۷} واژه «لاخلاف»، صاحب عروه^{۳۸} با لفظ «اجماع»، فاضل هندی^{۳۹} با لفظ «اتفاق» و ابن زهره حلبی^{۴۰} با لفظ «اجماع الطائفة» به اجماعی بودن این شرط اشاره کرده اند.

فاضل نراقی^{۴۱} و برخی دیگر^{۴۲} در توضیح این اجماع به این نکته اشاره داشته اند که اگر مراد مجمعین از اجماع مذکور، عدم صلاحیت غیر مجتهدی باشد که از مجتهدی تقلید نمی کند و مستقلاً و بدون اذن مجتهد بر منصب قضا تکیه زده است - بدون در نظر گرفتن اشکالات وارد بر اصل اجماع -، اجماع مذکور صحیح خواهد بود، اما اگر مراد ایشان، عدم صلاحیت غیر مجتهد به طور مطلق باشد، که حتی مقلدی را که از سوی مجتهد اذن دارد نیز در برگیرد، چنین اجماعی محقق نیست؛ زیرا برخی از فقها بر این نظرند که مقلد مأذون می تواند بنابر فتاوی مجتهدش قضاوت کند.

علاوه اشکالات دیگری که بر این اجماع وارد شده از جمله منقول بودن^{۴۳} و

۳۵. محمد بن الحسن طوسی، الخلاف، ج ۶، ص ۲۰۷ و همو، المبسوط، ج ۸، ص ۱۰۱.

۳۶. سید علی طباطبایی، ریاض المسائل، ج ۱۳، ص ۳.

۳۷. محمد باقر بن محمد مؤمن خراسانی سبزواری، کفایه الاحکام، ج ۲، ص ۶۶۰.

۳۸. سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، عروة الوثقی، ج ۶، ص ۴۱۸.

۳۹. محمد بن الحسن اصفهانی، کشف اللثام، ج ۱۰، ص ۱۷.

۴۰. ابن زهره الحلبي، غنية النزوع، ص ۴۳۶.

۴۱. النراقی احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۳ و ۲۴.

۴۲. هاشم موسوی مرندی، مرآة التقی فی شرح کتاب القضاء من العروة الوثقی، ص ۲۰.

۴۳. فاضل نراقی از جمله کسانی است که اجماع منقول را حجت نمی داند: مستند الشیعه،

ج ۱۷، ص ۲۴.

مدرکی بودن^{۴۴} آن فاضل نراقی در ردّ این اجماع گفته است:

چگونه این اجماع محقق است در حالی که کلمات اکثر قدما از ذکر لفظ مجتهد و آنچه که مترادف با آن است، خالی می باشد و بسیاری از ایشان در کلامشان از لفظ فقیه استفاده کرده اند که احتمال دارد لفظ فقیه - بویژه در آن زمان - شامل کسی که برخی از مسائل را از روی تقلید دریافته است، نیز باشد.^{۴۵}

۳. ۱. ۱. عقل

بنابر اینکه قضاوت را ولایت بدانیم، بر عهده گرفتن این ولایت، از سوی کسی که صلاحیت و شایستگی سرپرستی این ولایت را ندارد، عقلاً قبیح است.^{۴۶} مقلد صلاحیت بر عهده گرفتن چنین ولایتی را ندارد، لذا بر اساس حکم عقل، بر عهده گرفتن قضاوت از سوی مقلد بر اساس حکم عقل، قبیح بوده و جایز نیست.^{۴۷}

حکم عقل را می توان به صورت دیگری نیز بیان کرد که سرپرستی شخص نسبت به امری که علم و آگاهی به آن ندارد، عقلاً قبیح است، پس ولایت چنین شخصی جایز نیست. مقلد نیز علم و آگاهی برای به عهده گرفتن منصب قضا را دارا نیست، بنابراین حق تکیه زدن بر این منصب را ندارد.

۴۴. مدرکی بودن اجماع مذکور با توجه به آیات و روایاتی که بیان آن گذشت، واضح می شود.

۴۵. احمد بن محمد مهدی نراقی: مستند الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۴.

۴۶. محمد بن الحسن طوسی، الخلاف، ج ۶، ص ۲۰۸.

۴۷. همان.

۴. ۱. ۱. اصل عملی

از جمله ادله ای که فقها برای اثبات شرط اجتهاد در قضاوت به آن استناد کرده اند، اصل عدم نفوذ حکم و ولایت یک شخص نسبت به شخص دیگر است.^{۴۸} در تبیین این اصل گفته شده است سلطنت و ولایت یک فرد بر الزام فرد دیگر - چه مقتضی تکلیفی باشد و چه مقتضی تکلیفی نباشد - امری وضعی است. امر وضعی مختص به کسی است که دارای سلطنت مطلقه ذاتی است، یعنی مولای حقیقی - خداوند متعال - و یا به کسی که از سوی خداوند منصوب شده باشد مثل نبی و وصی، اختصاص دارد. بنابراین، زمانی که در ثبوت این ولایت برای شخصی شک کنیم، اصل عدم ولایت او است و خروج از اصل نیاز به دلیل قاطع دارد.^{۴۹}

قدر متیقن از ادله، در مورد جانشین امام معصوم در زمان غیبت، مجتهد جامع شرایط است. بنابراین مجتهد جامع شرایط، صلاحیت تکیه زدن بر منصب قضاوت را که یک نوع سلطنت بر الزام افراد در مسئله مورد دعوا است، دارا می باشد. اگر شک کنیم که مقلد نیز صلاحیت قرار گرفتن در این منصب را دارد یا خیر، اصل عدم صلاحیت است و به این ترتیب، عدم نفوذ حکم وی در حق سایر افراد ثابت می شود.^{۵۰}

۴۸. سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، العروة الوثقی، ج ۶، ص ۴۱۸؛ سید روح الله الموسوی الخمینی، تهذیب الاصول، تقریر جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۱۴۳ - ۱۴۶؛ سید محمدرضا موسوی گلپایگانی، کتاب القضاء، تقریر سید علی حسینی میلانی، ص ۱۹؛ حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی، ج ۳، ص ۲۴۹؛ جعفر سبحانی، نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الإسلامية الغراء، ص ۶۸.

۴۹. حبیب الله رشتی، کتاب القضاء، ج ۱، ص ۲۹ و ۳۰.

۵۰. سید روح الله الموسوی الخمینی، تهذیب الاصول، تقریر جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۱۴۳ - ۱۴۶.

با توجه به آنچه از ادله قائلین به شرطیت اجتهاد در قضاوت بیان شد و ایراداتی که بر این ادله وارد بود، ظاهراً این ادله کامل نبوده و لذا لزوم اجتهاد برای قضاوت ثابت نیست.

۲. عدم لزوم اجتهاد در قضاوت

۲.۱. جواز قضاوت مقلد مأذون به طور مطلق

برخی از فقها، شرط اجتهاد را برای قضاوت لازم ندانسته و به طور مطلق، یعنی چه در زمان اختیار و چه در زمان اضطرار قضاوت مقلد را جایز می‌دانند. اما مقلد باید برای قرار گرفتن در این منصب، اذن مجتهد جامع شرایط را که بنابر نصوص و اجماع، جانشین ائمه معصوم علیهم السلام محسوب می‌شود، داشته باشد و در غیر این صورت قضاوت او جایز نخواهد بود.^{۵۱} برخی از نویسندگان^{۵۲}، میرزای قمی و فاضل نراقی را نیز از جمله فقهای نام برده‌اند که قضاوت مقلد را به طور مطلق جایز می‌دانند، در حالی که از کلام میرزای قمی چنین مطلبی بر نمی‌آید، بلکه به نظر می‌رسد ایشان قائل به لزوم شرط اجتهاد در قضاوت می‌باشند و فقط در زمان اضطرار و عدم دسترسی به مجتهد به جواز قضاوت مقلد حکم کرده‌اند. برای روشن شدن مطلب، کلام میرزای قمی را نقل می‌کنیم:

در صورتی که دست به مجتهد عادل نرسد و ممکن نباشد و حرج لازم آید و تقصیری هم از محتاجین به عمل نیامده باشد در تحصیل وصول به آن با مرتبه حصول اجتهاد، دور نیست که در این صورت هر گاه عالم صالح عادی که مسائل مراغه را از مجتهد عادلی اخذ کرده باشد و می‌داند بعینه این واقعه که

۵۱. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۵؛ سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، فقه

القضاء، ص ۸۹؛ سید محمد حسینی شیرازی، الفقه، کتاب القضاء، ج ۱، ص ۲۲.

۵۲. سید محمد حسینی شیرازی، الفقه، کتاب القضاء، ج ۱، ص ۵۷.

روی داده، مطابق همان است که از مجتهد خود اخذ کرده و همچنین جمیع شرایط آن را مثل شناختن عدالت برای همه مجتهدان و غیر ذلک همه را مطابق آن بجا آوردن، مرافعه او صحیح و لازم باشد، اگرچه احوط آن است که تا ممکن است به صلح طی کند و لکن این شروط که گفتیم در این شخص، فهم آن صعوبت دارد و پیدا کردن چنین شخصی هم مشکل است.^{۵۳}

با توجه به قیود متعددی که برای جواز قضاوت مقلد بیان کرده و در نهایت، احتیاط را در رفع خصومت به صلح می داند، واضح می شود که ایشان شرط اجتهاد را برای قضاوت لازم دانسته و فقط به سبب فقدان مجتهد و لزوم حرج، قضاوت مقلد را جایز می داند.

فاضل نراقی نیز اگرچه به بعضی از ادله لزوم اجتهاد اشکال می کند و آن ها را مردود می داند، اما در ادامه بحث، ادله ای را مبنی بر لزوم شرط اجتهاد بیان می دارد و در نهایت کلام مشهور در رابطه با عدم جواز قرار گرفتن غیر مجتهد در منصب قضا را صحیح می داند.^{۵۴}

۱ . ۱ . ۲ . ادله جواز قضاوت مقلد

الف) اطلاق ادله ای که بر قضاوت بر حق، عدالت و «ما انزل الله» دلالت دارند از جمله:

۱ . إن الله يامرکم ان تؤدّوا الامانات إلى أهلها و إذا حکمتم بین الناس أن تحکموا بالعدل ...؛^{۵۵}

۵۳ . ابوالقاسم قمی، جامع الشتات، ص ۶۷۶ .

۵۴ . «... و علم من ذلک صححة ما هو المشهور من عدم جواز تولی القضاء لغير المجتهد .» النراقی، احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۶ .

۵۵ . نساء، آیه ۵۸ .

خداوند به شما امر می‌کند که امانت را به صاحبانش بازگردانید و هنگامی که بین مردم حاکم شدید به عدالت داوری کنید

۲. یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شتان قوم علی الأ تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی ...؛^{۵۶}

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در راه خدا پایدار و استوار بوده و گواه عدالت و راستی باشید و نباید عداوت گروهی شما را وادار کند که از راه عدل خارج شوید، به عدل رفتار کنید که عدل به تقوی نزدیک تر است^{۵۶}

۳. یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و کو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین ان یکن غنیاً او فقیراً فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا و ان تلووا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیراً؛^{۵۷}

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر اجرای عدالت و راستی پایدار بوده و برای خدا گواهی دهید، هر چند به ضرر خودتان یا پدر و مادر و خویشان شما باشد و چه به حال غنا یا فقر باشید که خداوند سزاوارتر بر این دو حال است پس (در حکم و شهادت) از هوای نفس پیروی نکنید تا عدالت را نگاه دارید و اگر شهادت دهید و یا از بیان حق خودداری کنید، خداوند به آنچه که انجام می‌دهید، آگاه است.

۴. ... و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون؛^{۵۸}

... هر کس که برخلاف آنچه که خداوند فرستاده است حکم کند، از فاسقان خواهد بود.

این آیات، بر لزوم حکم به حق و عدالت و آنچه خدا فرو فرستاده است،

۵۶. مائده، آیه ۸.

۵۷. نساء، آیه ۱۳۵.

۵۸. مائده، آیه ۴۷.

دلالت می‌کنند و فرقی نمی‌کند که چه کسی حکم می‌کند، مجتهد یا مقلد، بلکه از هر مؤمنی پذیرفته است. ۵۹

این دسته از آیات، اصلاً در مقام بیان شرایط و صفات قاضی نیستند تا بتوان از اطلاق آن‌ها لزوم یا عدم لزوم اجتهاد و یا هر شرط دیگری را استفاده کرد، بلکه تنها در مقام بیان همان لزوم حکم به حق و عدم حکم به جور و باطل هستند. ۶۰

شاید بتوان در پاسخ گفت که حکم به حق، مستلزم علم به حق است؛ زیرا تا علم به حق وجود نداشته باشد، حکم به آن معنا ندارد. پس این ادله به طور التزامی بر مدعا دلالت دارد. از طرفی با توجه به این که ثابت کردیم مقلد نیز عالم محسوب می‌شود، می‌توان برای استدلال به جواز قضاوت مقلد به اطلاق این آیات و روایت تمسک جست.

ب) مشهوره ابو خدیجه

احمد بن عائد ابی حبیب الاحمسی البجلی الثقة عن ابی خدیجة سالم بن مکرم الجمال، قال: قال ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: **إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً إلى أهل الجور ولكن انظروا إلى رجل منكم يعلم شيئاً من قضايانا فاجعلوه بينكم فإني قد جعلته عليكم قاضياً فتحاكموا إليه؛** ۶۱

امام صادق (ع) فرمود: بپرهیزید از اینکه بعضی از شما محاکمه بعضی دیگر را نزد اهل ستم ببرند، ولكن بنگرید به فردی از خودتان که چیزی از قضایای

۵۹. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۵.

۶۰. محمد حسن حائری یزدی، همان؛ حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی، ج ۳، ص ۲۶۰.

۶۱. محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۰۲؛ محمد بن الحسن طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۱۹.

ما را می‌داند، پس او را در میان خود قاضی قرار دهید که من او را بر شما قاضی قرار دادم، پس دعوی خود را نزد او ببرید.

مرحوم آشتیانی در ذیل این روایت می‌فرماید:

آنچه از حدیث به دست می‌آید این است که مراد از علم، اعتقاد جازم ثابت مطابق با واقع نیست؛ زیرا به این ترتیب رجوع به مجتهد نیز جایز نخواهد بود؛ زیرا اکثر احکام مجتهد ظنی است؛ چرا که مبادی و مدارک احکام ظنی هستند. بر این اساس، مراد از علم به احکام شرعی، اعتقادی اعم از علم و ظن می‌باشد، به این ترتیب این قضیه در مورد مقلد نیز صادق خواهد بود.^{۶۲}

نکته جالب اینکه صاحب جواهر در مورد علم مجتهد و مقلد گام را فراتر نهاده و علم مقلد را که از طریق تقلید کسب شده، قطعی و حتی بهتر از احکام اجتهادی می‌داند که بر گمان استوار است.^{۶۳}

ممکن است اشکال شود که روایت مذکور، در مقام بیان عدم جواز ترافع نزد طاغوت است و در تعیین مقلد و یا مجتهد بودن قاضی ساکت است، پس بر مطلوب مستدلین دلالت نمی‌کند.^{۶۴} پاسخ این است که منظور از علم با توجه به جمله «یعلم شیئاً من قضایانا؛ کسی که چیزی از قضایای ما را می‌داند»، علم غیر اجتهادی است.^{۶۵}

اشکال دیگری که بر این استدلال مطرح شده، این است که براساس جمله: «فاجعلوه بینکم؛ او را در میان خود حاکم قرار دهید»، این روایت دلالت بر قاضی تحکیم دارد نه قاضی مطلق. می‌توان چنین پاسخ داد که جمله «فإنی قد جعلته

۶۲. محمد حسن آشتیانی، کتاب القضاء، ص ۷.

۶۳. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۶.

۶۴. محمد حسن آشتیانی، کتاب القضاء، ص ۷.

۶۵. سید عبدالکریم الموسوی الاردبیلی، فقه القضاء، ص ۹۱.

علیکم قاضیاً؛ من او را قاضی قرار دادم»، دلالت بر قاضی مطلق دارد. بنابراین، با دو ظهور در روایت مواجه هستیم که باید یکی از آن دو را ترجیح بدهیم، بنابر نظر صاحب فقه القضاء ظهور «فإني قد جعلته [علیکم] قاضياً»، قوی تر از ظهور «فاجعلوه بینکم» است و «فاجعلوه بینکم» به این معناست که قضاوت او را قبول کنید و حکمش را نافذ بدانید.^{۶۶}

اشکال سوم در استدلال به این روایت آن است که این مشهوره مطلق است و مجتهد و غیر مجتهد را شامل می شود و مقبوله عمر بن حنظله - که ذکر آن در ادله مانعین گذشت - مقید است و فقط مجتهد را شامل می شود. جمع میان این دو، اقتضا می کند که این مطلق بر آن مقید حمل شود. در نتیجه، باید پذیرفت که منظور از علمی که در مشهوره ابو خدیجه آمده است نیز علم مجتهد است، بنابراین، مشهوره ابو خدیجه دلالت بر جواز قضاوت مقلد نخواهد داشت. پاسخ این اشکال - با قطع نظر از ایراداتی که بر دلالت مقبوله عمر بن حنظله بر عدم جواز قضاوت مقلد وارد است - آن است که از نظر فن اصول، مقید در صورتی می تواند موجب تقیید مطلق شود که از حیث نفی و اثبات با آن مخالف باشد و در غیر این صورت - مانند جایی که هر دو مثبت باشند - مقید موجب تقیید مطلق نمی شود و باید به هر دو عمل کرد. بنابراین، مقبوله عمر بن حنظله نمی تواند موجب تقیید مشهوره ابو خدیجه شود.^{۶۷}

ج) روایت عبدالله بن طلحه

عن علی بن ابراهیم، عن أیبه، عن محمد بن حفص، عن عبدالله بن طلحة، عن أبي عبدالله (ع)، قال: سألته عن رجل سارقٍ دخل علی امرأة لیسرق متاعها؛ فلما جمع الثیاب تابعته نفسه، فکابرها علی نفسها، فواقعها فتحرك ابنها؛ فقام، فقتله بفأس کان معه فلما فرغ حمل الثیاب و ذهب لیخرج

۶۶. همان، ص ۹۱ و ۹۲.

۶۷. محمد حسن حائری یزدی، قضاوت مقلد و مجتهد متجزی، ص ۶۹.

حملت عليه بالفأس فقتلته، فجاء اهله يطلبون بدمه من الغد، فقال أبو عبد الله عليه السلام: اقض على هذا كما وصفت لك، فقال: يضمن مواليه الذين طلبوا بدمه دية الغلام؛ ويضمن السارق فيما ترك أربعة آلاف درهم بمكابرتها على فرجها؛ إنه زان وهو في ماله عزيمة (غريمه) وليس عليها في قتلها إياه شيء؛ لأنه سارق، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من كابر امرأة ليفجر بها، فقتلته، فلا دية له ولا ثود؛^{۶۸}

عبدالله بن طلحة نقل می کند که امام صادق(ع) در باره دزدی پرسیدم که برای سرقت بر زنی وارد شد و سپس به زور به او تجاوز کرد، در این هنگام پسر آن زن حرکتی کرد و دزد او را با تبر کشت، موقع خروج دزد، زن به او حمله کرد و او را کشت، فردا اولیای دزد به خون خواهی او آمدند. امام(ع) فرمود: چنان که برایت بیان می کنم، قضاوت کن، سپس فرمود: از اولیایی که به خون خواهی دزد آمده اند، دیه پسر زن گرفته می شود و چهار هزار درهم از ترکه سارق برای زن برداشته می شود.

صاحب جواهر^{۶۹} و صاحب فقه القضاء^{۷۰} این روایت را به عنوان دلیل و مرحوم گلپایگانی^{۷۱} به عنوان مؤید ذکر کرده اند. استدلال به این روایت این گونه است که امام با تشریح احکام مسئله مورد دعوا برای فردی که بنا بر ظاهر روایت حکم دعوا را نمی دانسته، به او اجازه قضا می دهد. قضاوت مقلد بنا بر فتوای مجتهدش نیز همین گونه است.

۶۸. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۶۲.

۶۹. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۷.

۷۰. سید عبدالکریم الموسوی الاردبیلی، فقه القضاء، ص ۹۲.

۷۱. سید محمد رضا موسوی گلپایگانی، کتاب القضاء، تقریر سید علی حسینی میلانی، ج ۱،

بر دلیل بودن این روایت برای جواز قضاوت مقلد، چند اشکال شده است: اشکال اول، این روایت مربوط به یک واقعه خاص بوده است و شاید فرد مأذون در روایت - با توجه به اینکه کسب قوه اجتهاد در آن زمان کم مؤونه بوده است و اکثر اصحاب مجتهد بوده اند - مجتهد بوده است و فقط حکم این مسئله را نمی دانسته است.^{۷۲}

اشکال دوم، ممکن است لفظ قضاوت در این روایت در معنای اصطلاحی قضاوت استعمال نشده باشد، بلکه منظور امام بیان حکم شرعی بوده است.^{۷۳} اشکال سوم این است که فرد مأذون، حکم مسئله را از امام (ع) دریافت کرده است که احتمال خطا و اشتباه در کلامش نیست، بنابراین، علم به حکم داشته است، اما مقلد احکام را از مجتهد دریافت می کند که احتمال اشتباه در حکم او وجود دارد، پس مقلد علم به احکام پیدا نمی کند.^{۷۴}

د) روایت حلبی

محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد، عن ابن ابي عمير، عن حماد، عن الحلبي، قال: قلت لابي عبد الله عليه السلام: ربما كان بين الرجلين من اصحابنا المنازعة في الشيء فيتراضيان برجل منا، فقال: ليس هو ذاك، انما هو الذي يجبر الناس على حكمه بالسيف والسوط؛^{۷۵} حلبی می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: چه بسا میان دو نفر از اصحاب ما نزاعی در می گیرد و آنان در مورد یک نفر از خودمان (به عنوان

۷۲. حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی، ج ۳،

ص ۲۶۱؛ محمد حسن حائری یزدی، قضاوت مقلد و مجتهد متجزی، ص ۷۱.

۷۳. حسینعلی منتظری، همان.

۷۴. محمد حسن حائری یزدی، همان.

۷۵. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۵.

قاضی) تراضی می کنند. حضرت فرمود: منظور این نیست، منظور، کسی

است که با شمشیر و تازیانه حکم خود را بر مردم تحمیل می کند.

امام، قضاوت هر یک از شیعیان را امضاء کرده و تفصیلی در مورد خصوصیات قاضی بیان نکرده است. بنابراین، کسی که برای قضاوت برگزیده می شود، نباید لزوماً مجتهد باشد. اما ظاهراً بر این استدلال این ایراد وارد است که امام در مقام بیان اصل جواز قضاوت توسط شیعیان و عدم جواز مراجعه به طاغوت بوده است، اما در مورد بیان اینکه قاضی باید چه شرایطی داشته باشد، نبوده اند.^{۷۶}

۲. ۱. ۲. مؤیدات جواز قضاوت مقلد

الف) فقدان دلیل بر لزوم اجتهاد در قضاوت

هیچ دلیل قاطعی از کتاب، سنت و اجماع بر شرط بودن اجتهاد در قضاوت وجود ندارد. تنها مطلبی که از ادله مذکور به دست می آید، لزوم استناد احکام قضایی به مستند صحیح، یعنی علوم ائمه معصوم علیهم السلام و قضاوت به حق و عدالت است.^{۷۷}

ب) عدم حدوث اجتهاد مصطلح در زمان حضور

در دوره حضور معصوم با توجه به دسترسی به ایشان و امکان به دست آوردن حکم واقعی شرع از طریق پرسش از ائمه (ع)، نیازی به اجتهاد نبود و اصحاب به حفظ و نقل سخنان پیامبر (ص) و ائمه (ع) اکتفا می کردند.^{۷۸} اما در زمان غیبت، به علت عدم دسترسی به امام (ع)، لزوم کسب احکام شرعی، مقتضی اجتهاد است، بنابراین، چگونه می توان ادعا کرد که احادیث ناظر بر امر اجتهاد می باشند، در

۷۶. محمد حسن حائری یزدی، قضاوت مقلد و مجتهد متجزی، ص ۷۲.

۷۷. سید عبدالکریم الموسوی الاردبیلی، فقه القضاء، ص ۹۷.

۷۸. ابوالقاسم گرجی، تاریخ فقه و فقها، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

حالی که اجتهاد به معنای اصطلاحی، در آن زمان وجود نداشته، بلکه بی معنا بوده است. ۷۹

به نظر فاضل نراقی، حتی ممکن است تا چند وقت بعد از عصر حضور نیز اجتهاد مصطلح حادث نشده باشد:

کلمات اکثر قدما از ذکر لفظ مجتهد و آنچه مترادف آن است، خالی می باشد و بسیاری از ایشان در کلامشان از لفظ فقیه استفاده کرده اند که احتمال دارد لفظ فقیه - بویژه در آن زمان - شامل کسی که برخی از مسائل را از روی تقلید دریافته است نیز بشود. ۸۰

۲.۲. وکالت مقلد بر مقام قضا از سوی مجتهد

وکالت مقلد در مقام قضاء از سوی مجتهد در نظر فقهای که اجتهاد را یکی از شرایط قضاوت می دانند، همچنان جایز نیست. ۸۱ دلیل ایشان این است که وکالت در یک فعل، در صورتی صحیح است که اثر شرعی مقصود از آن فعل، مشروط به مباشرت نباشد، و گرنه توکیل در آن فعل عقلانی نیست.

ترتیب اثر شرعی بر برخی افعال مشروط به مباشرت است مثل نذر و قسم، و ترتیب اثر شرعی بر برخی دیگر از افعال منوط به مباشرت نیست مانند خرید و فروش. روشن است که فقط افعال گروه دوم قابل توکیل اند. این گروه از فقها تردید کرده اند که آیا قضاوت از جمله افعال گروه اول است یا از افعال گروه دوم.

۷۹. سید عبدالکریم الموسوی الاردبیلی، همان.

۸۰. احمد بن محمد مهدی نراقی، مستند الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۴.

۸۱. جعفر سبحانی، نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الإسلامية الفراء، ص ۹۹؛ حبیب الله رشتی، کتاب القضاء، ج ۱، ص ۵۲؛ سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ج ۶، ص ۴۲۷ و ۴۲۸؛ محمد حسن آشتیانی، کتاب القضاء، ص ۱۳؛ حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی، ج ۳، ص ۲۷۴ و ۲۷۵.

محسوب می شود؟ ایشان شک را مانع دانسته و فرموده اند که برای تصحیح وکالت در امر قضا هیچ دلیلی بر عدم لزوم مباشرت در قضاوت وجود ندارد، در نتیجه، وکالت در قضاوت باطل است. البته، در این میان برخی از ایشان، نیابت و وکالت را در بعضی از مقدمات و اجزای قضاوت که بر اجتهاد متوقف نیست، جایز دانسته اند مثل شنیدن بیّنه و نقل آن برای مجتهد.^{۸۲} اما با توجه به اینکه اصحابی که در زمان پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) به مقام قضاوت گمارده می شدند، مجتهد نبودند و فقط طبق آنچه که از پیامبر (ص) یا امام (ع) شنیده بودند، قضاوت می کردند.^{۸۳} معلوم می شود قضاوت از جمله افعالی نیست که ترتب اثر در آن ها منوط به مباشرت باشد. بنابراین، وکالت مقلد از سوی مجتهد برای منصب قضا صحیح است.^{۸۴}

۳.۲. قضاوت مقلد در زمان اضطرار

جواز یا عدم جواز قضاوت مقلد در زمان اضطرار نیز در صورت معتبر دانستن شرط اجتهاد در قضاوت، مطرح می شود. گروهی از فقها، اضطرار را عاملی برای جواز قضاوت غیر مجتهد می دانند و گروهی همچنان قضاوت غیر مجتهد را حرام می دانند.

شیخ انصاری از جمله فقهایی است که حتی در زمان اضطرار نیز اجتهاد را در قاضی شرط می داند:

ظاهر این است که بنابر اطلاق ادله از نصوص و اجماع، هیچ فرقی در حکم عدم جواز قضاوت مقلد بین زمانی که به مجتهد دسترسی داریم با

۸۲. سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، همان، ص ۴۲۷.

۸۳. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۸.

۸۴. محمد محمدی گیلانی، قضا و قضاوت در اسلام، ص ۴۰.

زمانی که به مجتهد دسترسی نداریم، وجود ندارد. همچنین بر اساس اطلاق نصوص و اجماعات، هیچ فرقی ندارد که مورد دعوا از مسائلی باشد که به اجتهاد یا تقلید نیاز دارد مثل مسائل اختلافی یا آن که مورد دعوا از مسائل غیر اختلافی باشد؛ در هر دو صورت، قضاوت غیر مجتهد جایز نیست. البته، چنانچه مورد دعوا از مواردی باشد که در آن نیاز به اجتهاد باشد و به مجتهد دسترسی نباشد، امکان حکم به جواز قضاوت مقلد وجود دارد اما این حکم خالی از اشکال نیست.^{۸۵}

از اطلاق کلام علامه حلی چنین بر می آید که ایشان نیز قائل به لزوم شرط اجتهاد در قاضی است، چه در زمان اختیار و چه در زمان اضطرار. وی در تحریر الاحکام، قضاوت کسی را که صلاحیت قضاوت ندارد حتی در صورتی که مصلحت اقتضا کند، مورد اشکال دانسته و در نهایت، منع وی از قضاوت را نزدیک تر به واقع اعلام کرده است. در کتاب ارشاد نیز به صراحت، حکم به عدم جواز کرده و می فرماید:

هیچ حکمی برای کسی که تمامی شرایط را دارا نیست، وجود ندارد و اگر مصلحت اقتضای چنین تولیتی را برای او داشته باشد، باز هم جایز نیست.^{۸۶}

در مقابل این گروه از فقها، فقهای چون محقق حلی^{۸۷}، آشتیانی^{۸۸}، میرزای

۸۵. مرتضی انصاری، القضاء و الشهادات، ص ۴۰.

۸۶. الحسن بن یوسف بن المطهر الحلی الاسدی، تحریر الاحکام، ج ۵، ص ۱۱۷؛ همو، ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۸۷. جعفر بن الحسن حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۸۶۳ و ۸۶۴. (اگر مصلحت اقتضای قضاوت شخصی را که دارای تمام شرایط نیست، داشته باشد، ولایتش منعقد می شود.)

۸۸. محمد حسن آشتیانی، کتاب القضاء، ص ۱۶-۱۸.

رشتی^{۸۹}، صاحب عروه^{۹۰}، میرزای قمی^{۹۱} و شیخ جعفر سبحانی^{۹۲}، حکم زمان اضطرار را از زمان اختیار جدا کرده و بنا بر حکم عقل قائل به لزوم حفظ اموال، حقوق و اعراض مردم، عدم جواز رجوع به طاغوت، قاعده نفی عسر و حرج، جلوگیری از حرج و مرج، اختلال نظام و امر به معروف، عدم شرطیت اجتهاد در زمان اضطرار شده اند.

نکته ای که بیان آن خالی از لطف نیست اینکه محقق آشتیانی و میرزای رشتی در حکم به جواز قضاوت مقلد در زمان اضطرار، تفصیل قائل شده اند و مقلد را در شبهات موضوعیه، مجاز در قضاوت دانسته و در شبهات حکمی، وی را از قضاوت منع می کنند اما استاد جعفر سبحانی به صحت قضاوت مقلد در هر دو نوع شبهه تصریح می کند.^{۹۳}

۲.۴. استقلال مقلد در مقام قضا

فقهایی که قائل به لزوم اجتهاد در قضاوت هستند و نصب مقلد بر مقام قضا از سوی مجتهد را جایز نمی دانند، به طریق اولی استقلال مقلد در مقام قضا را جایز نمی دانند و نیازی به تصریح به این مسئله ندارند. با این حال، برخی از ایشان همچون قائلین به عدم لزوم اجتهاد در قضاوت، به عدم جواز استقلال مقلد در مقام قضا تصریح کرده اند. کیفیت استدلال گروه دوم چنین است که مقتضای اصل اولی منع است و تنها مجتهد بنا بر ادله از اصل خارج می شود و حکم به جواز استقلال، نیاز به دلیل خاص دارد که موجود نیست. بنابراین، ظاهر ادله،

۸۹. حبیب الله رشتی، کتاب القضاء، ج ۱، ص ۵۵-۶۰.

۹۰. سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، العروة الوثقی، ج ۶، ص ۴۳۰.

۹۱. ابو القاسم قمی، جامع الشتات، ص ۶۷۶.

۹۲. جعفر سبحانی، نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الاسلامية الغراء، ص ۱۰۲.

و جوب استیذان از مجتهد است؛ زیرا قضاوت، شأن رسول (ص) و امام (ع) است و سپس شأن نایب امام است که بنا بر ادله، مجتهدین هستند که برای شئون مسلمین منصوب شده اند.^{۹۴} صاحب جواهر قائل به عدم خلاف در این موضوع شده است.^{۹۵}

نتیجه

۱. نظر مشهور فقها بر لزوم شرط اجتهاد در قضاوت است. ایشان ادله متعددی از آیات، روایات، عقل، اجماع و اصل عملی برای اثبات قول خود ارائه کرده اند.

۲. در مقابل قول مشهور، گروهی از فقها قائل به عدم لزوم شرط اجتهاد در قضاوت هستند، طبق این نظریه، قضاوت مقلد آگاه و واجد شرایط جایز است.

۳. به فرض قبول لزوم شرط اجتهاد، قضاوت مقلد منصوب و وکیل از سوی مجتهد جایز نیست، اما بنا بر قول به عدم لزوم اجتهاد، نصب و توکیل مقلد در مقام قضا جایز است.

۴. فقهایی که شرط اجتهاد را در قضاوت لازم می دانند، برخی در صورت اضطرار و عدم دسترسی به قاضی مجتهد، برای جلوگیری از اختلال نظام و عسر و حرج مردم، قضاوت مقلد را جایز می دانند و برخی دیگر حتی در صورت اضطرار نیز قضاوت مقلد را جایز نمی دانند.

۹۳. محمد حسن آشتیانی، کتاب القضاء؛ حبیب الله رشتی، کتاب القضاء؛ جعفر سبحانی، نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الاسلامية الغراء، ص ۱۰۱.

۹۴. مرتضی انصاری، القضاء و الشهادات، ص ۳۸؛ سید محمد حسینی شیرازی، الفقه: کتاب القضاء، ج ۱، ص ۲۲؛ جعفر سبحانی، نظام القضاء و الشهادة، ج ۱، ص ۸۴ و ۸۵.

۹۵. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۲۳.

منابع و مأخذ

١. قرآن.
٢. آشتیانی، محمد حسن، کتاب القضاء، تهران، رنگین، ١٣٢٨.
٣. ابن البراج طرابلسی، عبدالعزیز (قاضی ابن براج)، المهذب، ج ٢، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ١٤٠٦.
٤. ابن بابويه القمی، محمد بن علی بن الحسین (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج ٣، قم، جامعه مدرسین، چاپ سوم، ١٤١٣.
٥. _____ . مؤسسة الامام الهادی (ع)، ١٤١٥.
٦. اسلامی، رضا، درآمدی بر فقه اسلامی، ادوار، منابع، مفاهیم، کتاب ها، رجال فقه مذاهب اسلامی، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، چاپ اول، ١٣٨٥.
٧. انصاری، مرتضی (شیخ انصاری)، القضاء والشهادات، قم، المؤتمر المئوي للشيخ الأنصاري، چاپ اول، ١٤١٥.
٨. بدوی، اسماعیل ابراهیم، نظام القضاء الاسلامی، بی جا، بی نا، چاپ اول، ١٤١٠.
٩. حایری یزدی، محمد حسن، قضاوت مقلد و مجتهد متجزی، نشریه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ٥١ و ٥٢.
١٠. مفید، محمد بن محمد بن نعمان البغدادي الحارثی، المقنعه، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، بی تا.
١١. حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، ج ٢٧، قم، آل البيت (ع)، چاپ اول، ١٤٠٩.
١٢. حسینی حایری، سید کاظم، القضاء في الفقه الاسلامی، قم، مجمع الفكر الاسلامی، چاپ دوم، ١٤٢٣.

- ۱۳ . حسینی شیرازی، سید محمد، الفقه، کتاب القضاء، ج ۱، دارالقران
الحکیم، ۱۴۰۱ .
- ۱۴ . حلبی، حمزة بن علی (ابن زهره)، غنية النزوع، قم، مؤسسة الامام الصادق
عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۷ .
- ۱۵ . حلبی، محمد بن ادريس (ابن ادريس)، السرائر، ج ۲، قم، مؤسسة النشر
الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، چاپ دوم، ۱۴۱۰ .
- ۱۶ . حلبی، الحسن بن يوسف بن المطهر (فخر المحققين)، ايضاح الفوائد في شرح
اشكالات القواعد، ج ۴، قم، مؤسسه اسماعيليان، چاپ اول، ۱۳۸۹ .
- ۱۷ . حلبی، جعفر بن الحسن (محقق حلبی)، شرايع الاسلام، ج ۴، تهران،
استقلال، چاپ دوم، ۱۴۰۹ .
- ۱۸ . _____، المختصر النافع، تهران، قسم الدراسات الاسلامية في
مؤسسة البعثة، چاپ سوم، ۱۴۱۰ .
- ۱۹ . حلبی، الحسن بن يوسف بن المطهر (علامه حلبی)، تحرير الاحكام الشرعيه،
ج ۵، قم، اعتماد، چاپ اول، ۱۴۲۲ .
- ۲۰ . _____، قواعد الاحكام، ج ۳، قم، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة
لجماعة المدرسين، چاپ اول، ۱۴۱۸ .
- ۲۱ . _____، ارشاد الاذهان، ج ۲، قم، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة
لجماعة المدرسين، چاپ اول، ۱۴۱۰ .
- ۲۲ . خراسانی سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن (محقق سبزواری)، كفاية
الاحكام، ج ۲، قم، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين،
چاپ اول، ۱۴۲۳ .
- ۲۳ . خویی، سید ابوالقاسم، تکملة منهاج الصالحين، قم، مدينة العلم، چاپ
بيست و هشتم، ۱۴۱۰ .

- ٢٤ . رشتي، حبيب الله، كتاب القضاء، قم، دارالقرآن الكريم، ١٤٠١ .
- ٢٥ . سبحاني، جعفر، نظام القضاء والشهادة، ج ١، قم، مؤسسه الامام الصادق(ع)، چاپ اول، ١٣٧٦ .
- ٢٦ . طباطبائي يزدي، سيد محمد كاظم، العروة الوثقى، ج ٦، قم، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، چاپ اول، ١٤٢٣ .
- ٢٧ . طباطبائي، سيد على، رياض المسائل، ج ١٣، قم، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، چاپ اول، ١٤٢٢، ج ١٣ .
- ٢٨ . طريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، ج ٥، المكتبة المرتضوية لاحياء الآثار الجعفرية، بي تا .
- ٢٩ . طوسي، ابن حمزة، الوسيلة الى نيل الفضيلة، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، چاپ اول، ١٤٠٨ .
- ٣٠ . طوسي، محمد بن الحسن (شيخ طوسي)، تهذيب الاحكام، ج ٦، تهران، دار الكتب الاسلاميه، چاپ چهارم، ١٣٦٥ .
- ٣١ . _____، النهاية في مجرد الفقه والفتاوى، قم، انتشارات قدس محمدي، بي تا .
- ٣٢ . _____، المبسوط في فقه الامامية، ج ٨، المكتبة المرتضوية لاحياء آثار الجعفرية، ١٣٥١ . علوم انساني ومطالعات فرهنگي
- ٣٣ . _____، الخلاف، ج ٦، قم، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، چاپ اول، ١٤١٧ .
- ٣٤ . عاملي، زين الدين بن على (شهيد ثاني)، شرح اللمعة الدمشقية، ج ٣، قم، امير، چاپ اول، ١٤١٠ .
- ٣٥ . _____، مسالك الافهام، قم، مؤسسة المعارف الاسلاميه، چاپ اول، ١٤١٨ .

۳۶. العراقى، الأغا ضياء الدين، كتاب القضاء، تقرير ابوالفضل النجم أبادى، قم، مؤسسة معارف اسلامى امام رضا(ع)، چاپ اول، ۱۴۲۱.
۳۷. فاضل آبى، حسن بن ابى طالب، كشف الرموز، ج ۲، قم، مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين، چاپ اول، ۱۴۱۰.
۳۸. فاضل لنكرانى، محمد، دروس خارج فقه بحث قضاء، قم، فيضيه، سال تحصيلى ۷۶-۷۷ (۴).
۳۹. فاضل هندی، محمد بن الحسن اصفهانی، كشف اللثام، ج ۱۰، قم، مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين، بی تا.
۴۰. فقعانى، ابن طى، الدر المنضود، قم، امير، چاپ اول، ۱۴۱۸.
۴۱. قمى، ابوالقاسم، جامع الشتات، بی جا، چاپ سنگى، ۱۳۱۰.
۴۲. كنى تهرانى، على، تحقيق الدلائل في شرح تلخيص المسائل، چاپ سنگى، ۱۳۰۴.
۴۳. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، ج ۷، تهران، دارالكتب الاسلاميه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵.
۴۴. گرجى، ابوالقاسم، تاريخ فقه و فقها، تهران، سمت، چاپ چهارم، ۱۳۷۵.
۴۵. مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الانوار، ج ۱۰۱، بيروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴.
۴۶. مرعشى نجفى، سيد شهاب الدين، شرح احقاق الحق، ج ۲۳، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، بی تا.
۴۷. مكى عاملى، محمد بن جمال الدين (شهيد اول)، الدروس الشرعيه، ج ۲، قم، مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين، چاپ اول، ۱۴۱۴.
۴۸. منتظرى، حسينعلى، مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۳، ترجمه محمود

- صلواتی، قم، تفکر، چاپ اول، ۱۳۷۰.
۴۹. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، فقه القضاء، قم، منشورات مکتبه امیرالمؤمنین، چاپ اول، ۱۴۰۸.
۵۰. موسوی خمینی، سید روح الله، تحرير الوسيله، ج ۲، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۳۹۰.
۵۱. _____، تهذيب الاصول، ج ۳، تقرير جعفر سبحانی، قم، دارالفکر، بی تا.
۵۲. _____، الرسائل، ج ۲، بی جا، مؤسسه اسماعیلیان، بی تا.
۵۳. موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا، کتاب القضاء، تقرير سید علی حسینی میلانی، قم، خیام، ۱۴۰۱.
۵۴. محمدی گیلانی، محمد، قضا و قضاوت در اسلام، تهران، سایه، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
۵۵. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۴۰، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، بی تا.
۵۶. نراقی، احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعه، ج ۱۷، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۹.
۵۷. موسوی مرندی، هاشم، مرقاة التقی فی شرح کتاب القضاء من عروة الوثقی، چاپ سنگی، ۱۳۴۸.